

## تعامل اخلاق و اقتصاد

### بررسی نقش چهار مبنای ارزش‌شناختی در دانش اقتصاد

محمدجواد قاسمی اصل اصطهباناتی / دانشجوی دکتری فلسفه اقتصاد اسلامی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی <sup>ع</sup> ghasemi2561@anjomedu.ir  
دریافت: ۹۷/۰۵/۲۴ پذیرش: ۹۷/۰۹/۲۷

#### چکیده

برخی مکاتب اقتصادی بر جدایی اقتصاد از اخلاق تأکید دارند. تبیین دیدگاه درست اسلامی، منوط به تعامل دو دانش اخلاق و اقتصاد است. مقاله حاضر به روش تحلیلی - توصیفی با تبیین رابطه نظریات اخلاقی و اقتصادی، به تطبیق چهار مبنای اخلاقی منشأ اعتبار احکام ارزشی، ارتباط واقعیت و ارزش، مراتب احکام ارزشی و مخاطب‌شناسی در خطاب‌های ارزشی، در دو حوزه دانش اقتصاد؛ یعنی انواع نظریات اقتصادی، هنجاری، اثباتی و سیاستی و انواع واحد تحلیل اقتصادی، با تأکید بر فرد و نهادهای اقتصادی پرداخته است. یافته‌های پژوهشی حاکی از این است که اقتصاد هنجاری، زیرمجموعه اخلاق هنجاری و اقتصاد اثباتی، در تعامل مستمر با اخلاق توصیفی است. تفاوت در مبانی اخلاقی، موجب تمایز در نسبیّت یا اطلاق نظریات هنجاری و سیاستی، تشخیص غایت رفتارهای اقتصادی، تعیین اعتبار معرفتی و مرجع تشخیص خطاب‌های اقتصاد هنجاری و سیاستی، موضع‌گیری درباره جایگاه وجودی و روش‌شناختی نهادها در اقتصاد، شناخت ارزش‌های اقتصادی و رتبه‌بندی بین ارزش‌های اقتصادی با سایر ارزش‌ها، ایجاد ظرفیت مقایسه اندیشه‌های اقتصادی، با اتکا به ارزش‌های اخلاقی و رفتاری، تعریف انسان اقتصادی و اقتصاد انسانی خواهد شد.

کلیدواژه‌ها: خطاب‌های ارزشی، دانش اقتصاد، واقعیت و ارزش، مراتب احکام ارزشی، مبدأ مشروعیت احکام ارزشی، مخاطب‌شناسی.

## مقدمه

پرسش‌های فرااخلاق، با دانش اقتصاد است. بنابراین، این بحث، جزء محدوده فلسفه اقتصاد قرار می‌گیرد که از جمله وظایف آن، تحلیل‌های ارزش‌شناختی در دانش اقتصاد است (توکلی، ۱۳۸۹، ص ۷۲-۷۶). مقصود از «فرااخلاق»، مبانی است که حکم ضابطه و معیار در احکام ارزشی دارد. همچون تأثیر بحث رابطه واقعیت و ارزش در اقتصاد و سایر مباحثی که طرح خواهد شد. در دانش اقتصاد، عموماً این مباحث مفروض گرفته می‌شود و به‌طور مستقیم، از آنها بحث نمی‌شود. در واقع، این مقاله درصدد تبیین علت ارزشی شکل‌گیری برخی مباحث در دانش اقتصاد است که با تغییر در مبنای ارزشی آن، ممکن است متحول شود. اگرچه تأثیر ارزش‌ها در اقتصاد را در چهار محور دنبال می‌کنیم، اما عرصه‌های تأثیر ارزش‌ها در اقتصاد، منحصر به این چهار محور نیست؛ باب تحقیق در این چهار مورد و سایر موارد، باز است.

از باب مقدمه، و به‌عنوان یک بحث کبروی، رابطه نظریه اخلاقی و نظریه اقتصادی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

## پیشینه پژوهش

رابطه ارزش‌ها با سایر علوم و نقش مباحث ارزشی و فراارزشی، در سایر علوم مورد توجه اندیشمندان گوناگون علوم بوده است. از جمله در دانش اقتصاد نیز بحث از امور ارزشی، چه با فرض هم‌رشتگی اقتصاد و گزاره‌های ارزشی و چه در قالب بین‌رشته‌ای و تبیین نسبت دانش اقتصاد با مباحث ارزشی سایر دانش‌ها مطرح بوده است. برای نمونه، نزاع دامنه‌دار و قدیمی اقتصاد اثباتی و هنجاری، یک نزاع درون علمی درباره ارزش و اقتصاد بوده است (یونگر، ۱۳۸۶). در مباحث بین‌رشته‌ای، به‌طور خاص ارتباط اقتصاد با فقه (صدر، ۱۳۸۲)، حقوق (کوتر و یولن، ۱۳۹۱) و اخلاق (هاسمن و مک‌فرسون، ۱۳۸۶) مورد بررسی بوده، نقش مباحث اقتصادی در فقه و اخلاق مطرح و تأثیر فقه و اخلاق در اقتصاد بررسی شده است. همایش ملی «اخلاق و اقتصاد اسلامی»، در سال ۱۳۹۲ برگزار و پذیرای بیش از ۱۵۰ مقاله بود (ر.ک: توکلی، ۱۳۹۴). البته بحث‌ها، گاه درصدد نفی رابطه نیز بوده است. مثل مباحثی که از طرف نئوکلاسیک‌ها یا اثبات‌گرایان، در طرد مباحث ارزشی و اخلاقی از دانش اقتصاد مطرح شد.

مقصود از «خطاب ارزشی»، هر خطابی است که در آن، درباره رفتار اختیاری انسان قضاوتی ارزشی ابراز می‌شود. خطاب ارزشی، می‌تواند به دنبال اموری باشد که تحقق درونی آنها در درجه نخست اولویت است که از آنها، به «خطاب‌های اخلاقی» تعبیر می‌شود. همچنین، می‌تواند دائرمدار ارزش‌هایی باشد که تحقق بیرونی و اجتماعی آنها، در درجه اول اولویت است که از این دسته به «خطاب‌های حقوقی» تعبیر می‌شود (مصباح، ۱۳۷۶، ص ۱۲۲). دانش اقتصاد را می‌توان شناخت ماهیت، عوامل و روابط پدیده‌های اقتصادی، برای پیش‌بینی و اتخاذ تصمیم عقلایی، در امر تولید، توزیع، و مصرف دانست (خلیلی تیرتاشی، ۱۳۸۸، ص ۲۲). از جهت محتوایی، خطاب ارزشی، در همه امور انسانی قابل رهگیری است. در اموری که تعامل انسان با ثروت مطرح است، خطاب ارزشی اقتصادی، مطرح می‌شود.

در مقایسه بین اقتصاد و موضوع ارزش، پرسش‌هایی ذهن اقتصاددانان را به تکاپو وامی‌دارد: اقتصاد و ارزش چه نسبتی با هم دارند؟ چه تأثیر و تأثراتی بین این دو برقرار است؟ صحت یا خطای استنتاج در مباحث ارزشی، چه نقشی در قضاوت و استنتاج در دانش اقتصاد دارد؟ در فلسفه اخلاق، در باب خطاب‌های اخلاقی و مباحث عمده‌ای همچون ارتباط بین ارزش و واقع، مراتب احکام ارزشی، مبدأ مشروعیت احکام ارزشی، و مخاطب‌شناسی در احکام ارزشی بحث می‌شود، یا جای بحث دارد. همچنین، در دانش اقتصاد، از رابطه اقتصاد و ارزش، و اقتصاد اثباتی و هنجاری بحث می‌شود. در این میان، مقاله پیش‌رو درصدد پاسخ به این پرسش است که دانش اقتصاد، در چه زمینه‌هایی، از تمایز در مبانی ارزشی متأثر می‌شود؟ این پرسش را می‌توان در دو بخش تفصیل داد؛ اولاً، زمینه‌های مورد توجه در دانش اقتصاد. ثانیاً، مبانی مورد اهتمام در ارزش‌شناسی و اخلاق. برای رفع اجمال و ابهام از پرسش این تحقیق، با کمک از این دو تفصیل، بار دیگر پرسش تحقیق را به صورت تفصیلی و با تصریح به پرسش‌های ضمنی و فرعی مطرح می‌کنیم: دانش اقتصاد، از جهت انواع گزاره‌های هنجاری، اثباتی و سیاستی و از جهت انتخاب فرد یا نهادها، به‌عنوان واحد تحلیل، چگونه از چهار مبنای منشأ اعتبار احکام ارزشی، رابطه واقعیت و ارزش، مراتب احکام ارزشی و مخاطب احکام ارزشی متأثر می‌شود؟

آنچه این مقاله درصدد بررسی آن است، تحلیل نسبت برخی

۱. تباین؛ یعنی بین اقتصاد و اخلاق، هیچ گزاره مشترکی وجود ندارد. این دیدگاه طرفداری ندارد؛ زیرا هرچند جریان‌هایی هستند که اقتصاد را صرفاً علمی اثباتی تصور می‌کنند، اما ایشان نیز انکار نمی‌کنند که مباحث اخلاق، لزوماً هنجاری نیستند و می‌توان اخلاق را با نگاه توصیفی بررسی کرد. در این صورت، بخشی از قضایای اخلاقی، با قضایای اقتصادی تداخل خواهد داشت. حداقل این است که نظام اخلاقی، پیش‌فرض نظریات اقتصادی است.

۲. تداخل؛ به سه صورت متصور است:

- عام و خاص مطلق، با فرض عام بودن اخلاق. در فرض عام مطلق بودن اخلاق، اقتصاد صرفاً یک دانش انسانی و رفتاری تعریف می‌شود و گزاره‌های اقتصاد طبیعی (اقتصاد محض) نیز به جهت نقش و ارتباطی که با رفتار اختیاری انسان دارد، مورد بررسی دانش اقتصاد است. در این فرض، همه گزاره‌های اقتصادی مورد قضاوت اخلاقی قرار می‌گیرد. بخشی از گزاره‌های اخلاقی، که مستقیماً موضوع ارزش مالی و اقتصادی را مطرح نمی‌کند، بخش غیراقتصادی دانش اخلاق را شکل می‌دهد.

- عام و خاص مطلق، با فرض عام بودن اقتصاد. در فرض عام مطلق بودن اقتصاد، همه گزاره‌های اخلاقی، به جهت اثر اقتصادی که دارند، زیرمجموعه اقتصاد واقع می‌شود و گزاره‌های اقتصاد طبیعی، که اراده انسانی در آن نقشی نداشته باشد، بخش غیراقتصادی و نه ضداقتصادی دانش اقتصاد را تشکیل می‌دهد.

- عام و خاص من وجه. در این فرض، اقتصاد و اخلاق، دارای یک بخش مشترک و دو بخش اختصاصی است. بخش مشترک، شامل رفتارهای اقتصادی اخلاقی و بخش‌های اختصاصی، شامل رفتارهای غیراقتصادی و اقتصاد طبیعی می‌شود.

۳. تطابق؛ یعنی هر گزاره اخلاقی، قابلیت کاربرد در اقتصاد دارد و هر گزاره اقتصادی نیز قابل قضاوت اخلاقی است (فتحعلی، ۱۳۹۵). لیونل رابینز، اقتصاد را علمی می‌داند که رفتار انسان را در ارتباط با اهداف و امکانات محدودی که استفاده‌های متفاوتی دارند، بررسی می‌کند (هاوسمن، ۱۳۹۱، ص ۷۳). طبق این تعریف، می‌توان گفت: همه گزاره‌های اقتصاد و اخلاق مشترکند؛ زیرا هر دو در مورد رفتار انتخابی و اختیاری انسان بررسی می‌کند. در مورد هر رفتار اختیاری انسان، می‌توان قضاوت اقتصادی و اخلاقی داشت.

با فرض دوگانگی و استقلال اخلاق و اقتصاد، درباره تأثیر و تأثر

به‌طور ویژه، بررسی نقش مبانی اخلاقی، در شکل‌گیری نظریات اقتصادی نیز مورد توجه قرار گرفته است که مواردی مطرح می‌شود: رضائی و همکاران (۱۳۹۲)، به بررسی نقش مبانی اخلاقی «ملاک ارزش» و تطبیق آن در نظریات اقتصاد متعارف، به‌ویژه در نظریه مطلوبیت پرداخته است. معرفی محمدی (۱۳۹۵)، با تشریح وضعیت متفاوت مباحثی همچون عقلانیت بر فرض اخلاقی و از سنخ حکمت عملی دانستن علم اقتصاد پرداخته است. میرمعزی (۱۳۹۵)، با طرح بحث نقش مستقیم اخلاق در شکل‌گیری مذهب اقتصادی، به نقد دیدگاه شهید صدر پرداخته معتقد است اخلاق جزء مبانی شکل‌گیری مذهب اقتصاد است (ر.ک: صدر، ۱۳۸۲، ص ۲۸۸-۲۹۰). هادوی‌نیا (۱۳۹۶)، با طرح مبانی فرااخلاقی رابطه هست و باید، به طرح تأثیر رابطه هست‌ها و باید‌ها، در چهار سطح هست‌ها و باید‌ها پرداخته است. نقطه قوت و ویژگی این مقاله، در دو جهت است: اولاً، مقدمتاً و به‌عنوان یک بحث کبروی، رابطه نظریه اخلاقی و نظریه اقتصادی مورد بررسی قرار می‌گیرد. ثانیاً، در یک نگاه کلان، چهار مبنای عام نظریات اخلاقی معرفی و ذیل این چهار مبنای، به‌صورت استقرائی، هفده تطبیق در دانش اقتصاد مطرح می‌شود که عمدتاً مربوط به حوزه واحدهای تحلیل فردی، نهادی و گزاره‌های اقتصادی هنجاری، اثباتی و سیاستی می‌شود. بنابراین، در این مقاله، تصویر گسترده و نسبتاً جامعی از ارتباط فلسفه اخلاق و دانش اقتصاد ارائه می‌شود.

### ۱. رابطه نظریه اخلاقی و نظریه اقتصادی

نظریه اخلاقی، که به قضاوت درباره ماهیت و حدود احکام اخلاقی می‌پردازد و نظریه اقتصادی، که به تبیین نظم حاکم بر رفتارها و پدیده‌های اقتصادی توجه دارد (نظری، ۱۳۸۵، ص ۸۷)، هر دو رفتار اختیاری انسان را بررسی می‌کند. یکی، درباره حسن و قبح اخلاقی رفتار و دیگری، درباره حقیقت، علل، و آثار اقتصادی رفتارها. اشتراک در موضوع رفتار انسانی، ضرورت بررسی نسبت این دو دانش را می‌رساند. به‌ویژه اینکه در دانش اقتصاد، بحث از دوگانه اثباتی - هنجاری، بحثی دامنه‌دار است که در پیرامون آن، مباحث متنوعی مطرح شده است. اقتصاد هنجاری ارتباط وثیقی با اخلاق هنجاری دارد. همچنان‌که اقتصاد اثباتی برای فهم رفتارها، ناچار از توجه به اخلاق توصیفی است.

بین نظریه اخلاقی و نظریه اقتصادی، ممکن است یکی از سه نسبت تباین، تداخل و تطابق برقرار باشد.

بین اخلاق و اقتصاد، چهار فرضیه مطرح است:

۱. عدم تعامل نظریه اخلاقی و اقتصادی. عوامل اقتصادی، به هر مکتب و اندیشه ارزشی و اخلاقی ملتزم باشند، هیچ تأثیری در رفتار و نظریه اقتصادی وی ندارد؛ یعنی شکل‌گیری اندیشه اقتصادی، نسبت به دیدگاه ارزشی - اخلاقی «لابشرطاً» است. در نقد این رویکرد باید گفت: این ادعا در هر دو حیطه هنجاری و اثباتی (توصیفی)، در اقتصاد و اخلاق نقض می‌شود. اقتصاد هنجاری، متأثر از اخلاق هنجاری و اقتصادی اثباتی، موثر بر اخلاق توصیفی و متأثر از آن است، همچنان‌که اخلاق هنجاری نیز بر اقتصاد اثباتی تأثیرگذار است.

۲. تأثیر یک‌طرفه اخلاق بر اقتصاد. طبق این فرض، نظریه اقتصادی از نظریه اخلاقی اثر می‌پذیرد، ولی نظریه اخلاقی مستقل از نظریه اقتصادی است. تأثیر یک‌طرفه اخلاق بر اقتصاد، فرض صحیح در اقتصاد هنجاری است؛ زیرا اقتصاد هنجاری، برنامه‌ای است که جامعه برای حل مشکلات عملی خود در زندگی اقتصادی‌اش انتخاب می‌کند (صدر، ۱۳۸۲، ص ۴۴). کارکرد اقتصاد هنجاری، ارائه جهت‌گیری کلی مکتب فکری، برای سعادت اقتصادی است. این جهت‌گیری را نظام ارزشی و اخلاقی به انسان ارائه می‌دهد. بنابراین، اقتصاد هنجاری متأثر از اخلاق هنجاری است.

۳. تأثیر یک‌طرفه اقتصاد بر اخلاق؛ یعنی اقتصاد تأثیری یک‌سویه بر شکل‌گیری نظریه اخلاقی و ارزشی دارد. در نقد این دیدگاه باید گفت: فرض تأثیر یک‌طرفه اقتصاد بر اخلاق [و دین]، ادعای مارکس است. این ادعا، با رد نظریه وی دربارهٔ رونبنا بودن اخلاق و زیربنا بودن اقتصاد، باطل می‌شود (رک: صدر، ۱۳۸۲).

۴. تعامل متناوب اخلاق و اقتصاد. تعامل متناوب؛ یعنی نظام و ساختار اقتصادی، اخلاق عمومی را تغییر دهد و متقابلاً، اخلاق جدید موجب تغییر در رفتار اقتصادی شود. این روند باید به طور مداوم ادامه داشته باشد. فرض صحیح در رابطه اقتصاد اثباتی و اخلاق توصیفی، تأثیر دوطرفه متناوب است.

## ۲. منشأ اعتبار احکام ارزشی

تمایز دیدگاه در اینکه مبنا و مبدأ اعتبار احکام ارزشی چیست، در دامنه، در اطلاق و نسبیّت، در ضمانت اجراء، و در قیاس‌پذیری یا قیاس‌ناپذیری ترجیحات ارزشی تأثیر می‌گذارد؛ زیرا دامنه احکام ارزشی را می‌توان محدود به دنیا یا شامل دنیا و آخرت و محدود در

امور اجتماعی، یا شامل امور فردی، اجتماعی، محیط پیرامونی زندگی، و حتی رابطه شخص با خدا در نظر گرفت. اگر احکام ارزشی را ناشی از روابط واقعی در نظر بگیریم، می‌توان آنها را مطلق دانست. اگر احکام ارزشی، از سنخ امور غیرواقعی چون سلاطین و احساسات فردی، یا توافق و قرارداد اجتماعی باشد، به صورت نسبی درخواهد آمد که چون منشأ واقعی ندارد، قابلیت مقایسه بین احکام ارزشی نیز از بین خواهد رفت (مصباح، ۱۳۸۸، ص ۱۰۲-۸۹) و ضمانت اجراء و التزام به آن، سست خواهد شد.

احکام ارزشی، اگر بخواهد اعتبار و کارایی داشته باشد، لازم است دارای قوت درونی و پشتوانه بیرونی باشد؛ یعنی محتوای حکم ارزشی، مبتنی بر واقعیت‌های متعالی وجود انسان و در جهت فعلیت بخشیدن به آن باشد و با پشتوانه ایمان به خدا و غیب همراه باشد (مطهری، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۵۹۲). بنابراین، مکاتب غیرواقع‌گرا، فاقد توجیه منطقی برای گرایش به اخلاق هستند. مثلاً، طبق احساس‌گرایی، یا عاطفه‌گرایی، صرف مطابقت رفتار با احساسات یا عاطفه کفایت می‌کند، یا طبق جامعه‌گرایی، صرف هماهنگی با جماعت برای اخلاقی شدن کفایت می‌کند (مصباح، ۱۳۸۴، ص ۳۲)؛ زیرا رابطه واقعی بین عمل و نتایج آن مطرح نیست. از سوی دیگر، ضمانت اجرای احکام ارزشی، اعتقاد به حقیقت بی‌نهایت خدا است که امکان سرپیچی از وظایف و الزام‌های ارزشی را منتفی می‌کند (معلمی، ۱۳۸۴، ص ۱۸۲). اعتبار احکام ارزشی، از حیث ثبوتی، منوط به وجود رابطه ضرورت بین فعل و کمالات وجودی انسان است و از جهت اثباتی، مشروط به سرچشمه گرفتن از علم کامل الهی است. در غیر این صورت، ثبات و استمرار حکم ارزشی، مورد تردید است.

## الف. نسبت یا اطلاق خطاب‌های ارزشی اقتصادی

همچنان‌که در توضیحات بالا گذشت، اگر واقعی بودن احکام ارزشی ثابت نشود، نمی‌توان بین این احکام به قضاوت پرداخت و یکی را بر دیگری ترجیح داد. این اشکال، در انواع احکام ارزشی جریان دارد؛ اعم از احکام ارزشی اخلاقی و یا حقوقی، اعم از احکام ارزشی اقتصادی، و یا احکام ارزشی اجتماعی و سیاسی. در همه این موارد، زمانی می‌توان به بحث و تحقیق و محاجه عالمانه پرداخت که برای این احکام، منشأ نفس‌الامری و واقعی باور داشته باشیم. اگر در منشأ احکام ارزشی معتقد به احساس‌گرایی، توصیه‌گرایی، جامعه‌گرایی، قراردادگرایی، و نظریه امر الهی

دانش اقتصاد نیز در رتبه یک علم واقعی طبیعی قرار خواهد گرفت. اما اگر طبق مبنای فلسفه اسلامی، احکام اخلاقی و حقوقی دارای منشأ واقعی ماوراء طبیعی باشد، نتیجه چنین مبانی، که دانش اقتصاد باشد، نیز در رتبه دانش‌های واقعی ماوراء طبیعی خواهد بود.

دو. از لحاظ مصداقی، برای حکم ارزشی چه هدفی را دنبال می‌کنیم؟ شناخت مصداق در موارد گوناگون، صرفاً با التزام به مکتب اخلاقی به دست نمی‌آید؛ نیاز به مرجعی است تا در تعیین مصداق و جزئیات به ما کمک کند. مثلاً، در قراردادگرایی لازم است تا از مرجع معتبری، مصداق اعتبارهای اجتماعی را بشناسیم، یا در کمال‌گرایی لازم است تا مرجعی مثل دین مصداق تام کمال را برای انسان تعیین کند. بنابراین، در این مرحله، شناخت مرجع معتبر برای تعیین و اعلام احکام ارزشی معتبر لازم است و صرف شناختن، ملاک ارزش کافی نیست.

در حوزه دانش اقتصاد، شناخت مکتب اقتصادی درست، یعنی برنامه‌ای که جامعه برای حل مشکلات عملی خود در زندگی اقتصادی‌اش انتخاب می‌کند (صدر، ۱۳۸۲، ص ۴۴) و شامل طراحی اهداف کلی، راهبردهای اساسی و ساختارهای اصلی اقتصادی می‌شود. این شناخت، نیازمند مرجعی امین است که نسبت به منشأ اعتبار احکام ارزشی، ساخت عالمانه داشته باشد. همچنین، در سیاست‌گذاری اقتصادی نیز باید چارچوبی حاکم باشد، تا جامعه به سمت تحقق اهداف مطلوب اقتصادی پیش برود. اقتصاد سیاسی نیز منوط به تعیین منشأ اعتبار احکام ارزشی است.

در منطق اقتصاد اسلامی، که تابع نظام ارزشی اسلامی است، دین مرجع تعیین این خطاب‌ها است که از دو منبع نقل و عقل بهره می‌برد. تجربه، نقشی در تعیین هنجارهای اقتصاد ندارد، اما مسئول تشریح وضعیت موجود اقتصادی جامعه است تا امکان اتخاذ تدابیر و سیاست‌های اقتصادی فراهم شود.

### ج. مرجع تعیین خطاب‌های هنجاری و سیاسی

با به خطا رفتن در شناخت منشأ اعتبار خطاب‌های ارزشی، اقتصاددانان در شناخت مرجع تعیین خطاب‌های اقتصادی هنجاری، یا سیاستی به خطا خواهد رفت. مثلاً، اگر اقتصاددانی تصور کند مبدأ مشروعیت خطاب‌های ارزشی قرارداد و توافق اجتماعی است، طبعاً انتظار می‌رود که یک نهاد مورد توافق، بر اساس قرارداد اجتماعی، الزامات هنجاری و سیاسی را در اقتصاد تعیین کند. در نظام حقوقی

(با قرائت ثبوتی و اشعری) باشیم، که از این مکاتب، به «مکاتب غیرواقع‌گرا» تعبیر می‌شود (مصباح، ۱۳۸۸، ص ۱۱۷) و باب مجادلات مفید علمی بسته می‌شود؛ زیرا طبق این قرائت‌ها از احکام ارزشی، حکم ارزشی ناشی از ابراز احساس یا توصیه، تبعیت از خواست و گرایش جامعه، قرارداد، اعتبار و توافق جمعی، یا تبعیت از دستور الهی است و نمی‌توان از چرایی واقعی حکم ارزشی پرسش کرد.

البته آنچه مورد خدشه و اشکال است، نسبیّت معرفت‌شناختی حاصل از التزام به مکاتب نسبیّت‌گرای اخلاقی است؛ به این معنا که در شرایط برابر و بدون وجود هیچ نقطه تمایزی، برای یک واحد اقتصادی (مثل فرد، نهاد، یا جامعه)، دو گونه حکم هنجاری یا سیاستی تصویب شود. اما نسبیّت هستی‌شناختی، به معنای تمایز در احکام هنجاری و سیاستی، ناشی از تمایزهای واقعی موجود در واقعیت‌های عینی هر واحد اقتصادی، فاقد اشکال و کاملاً موجه است (ر.ک: مصباح، ۱۳۸۸، ص ۳۶ و ۹۰).

از همین نقطه یعنی نسبیّت هستی‌شناختی، است که به تعدد اقتصادهای اثباتی و سیاسی می‌رسیم. در مورد اقتصاد هنجاری یا مکتب اقتصادی، نیز اگرچه در خارج مکاتب متعددی وجود دارد، ولی طبق مبنای مطلق بودن خطاب‌های ارزشی، تنها یکی از این مکاتب درست و نتیجه‌بخش است. سایر موارد دچار خطا و نقص در جهت‌دهی‌ها، یا مفروضات و مبانی است.

### ب. تشخیص غایت حرکات ارزشی - اقتصادی انسان

وقتی در شناخت مبدأ ارزشمندی حکم ارزشی دچار خطا شویم، در مقصد و هدف ارائه احکام ارزشی نیز به خطا خواهیم رفت. از غایت حکم ارزشی، می‌توان دو معنا را برداشت کرد که هر دو در اینجا صحیح است: یک. محصول عمل، یا ترک حکم ارزشی چیست؟ به‌طور کلی، شأن حکم ارزشی چیست و ما را به کجا می‌تواند برساند؟ اگر حکم ارزشی، فاقد واقعیت باشد، و مثلاً، تابع قرارداد اجتماعی باشد، مقصد و ثمره چنین حکمی، رسیدن به هم‌رنگی جماعت است. همچنین، طبق سایر مبانی، اما اگر حکم ارزشی، ناشی از یک منشأ واقعی باشد و مثلاً، تابع قدرت‌گرایی باشد، ثمره التزام به حکم ارزشی، رسیدن به قدرت بیشتر است.

در این مرحله، احکام هنجاری مقدم بر اقتصاد؛ یعنی احکام اخلاقی و حقوقی، اگر جزء امور واقعی نباشد، موجب می‌شود که دانش اقتصاد نیز از پشتوانه واقعی خالی شود و قضایای اقتصاد هنجاری، تابع امور غیرواقعی پیش گفته شود. اگر این احکام، جزء امور واقعی طبیعی باشد،

به‌درستی ناشی از مبانی انسان‌شناختی به دست آمده از عقل و نقل باشد، یا گزاره سیاستی واقع‌نماست. اگر سیاست‌گزار در شناخت وضع موجود و وضع مطلوب، تشخیص درستی داشته باشد. در این صورت، سیاستی که نتیجه منطقی ترکیب بین وضع موجود و مطلوب است، نیز واقع‌نما محسوب می‌شود (ر.ک: قاسمی‌اصل، ۱۳۹۷، ص ۳۹-۴۱).

### ۳. رابطه واقعیت و ارزش

در فلسفه اخلاق، به تفصیل از نسبت ارزش و واقع صحبت می‌شود. این پرسش، با جدیت دنبال می‌شود که منشأ احکام ارزشی چیست؟ آیا این احکام، واقعی است یا بهره‌ای از واقعیت ندارد؟ آیا اگر واقعی است، واقعیت طبیعی یا مابعدالطبیعی است؟ غیرواقع‌گرایان را می‌توان در پنج دسته احساس‌گرا، توصیه‌گرا، جامعه‌گرا، قراردادگرا، و نظریه امر الهی تقسیم‌بندی کرد. واقع‌گرایان طبیعی، به شش مکتب لذت‌گرا، سودگرا، دیگرگرا، قدرت‌گرا، تطورگرا، و وجدان‌گرا تفکیک می‌شوند. واقع‌گرایی مابعدالطبیعی، دارای پنج گرایش عمده کلی، رواقی، کانتی، سعادت‌گرا، و نظریه اخلاقی اسلام است (مصباح، ۱۳۸۴، ص ۲۳). از این رو، اختلاف نظر شدیدی در میان است که منشأ مشاجرات دامنه‌داری در دانش اقتصاد خواهد شد.

مسئله دیگر، ارتباط «هست» و «باید» است که به‌ویژه از زمان هیوم اوج گرفت (معلمی، ۱۳۸۴، ص ۳۷). او معتقد بود: منطقی‌هیچ ارتباطی بین «هست» و «باید» وجود ندارد و استفاده الزام از قضایای اخباری (هستی)، نوعی مغالطه است. در بین اندیشمندان، نه نظریه در این باره وجود دارد (معلمی، ۱۳۸۰، ص ۲۰۱-۲۲۶).

واقعیت این است که بین ارزش و واقعیت، رابطه طولی برقرار است؛ یعنی ارزش‌ها نتیجه وجود روابط واقعی بین افعال و نتایج و آثار واقعی مترتب بر امور و اشیاء است (مصباح، ۱۳۷۰، ج ۱، ص ۲۳۲). همچنین ارزش‌ها محرک و برانگیزنده انسان به کسب ارزش و تعالی؛ یعنی مولد واقعیت است. از حیث توصیفی نیز بین واقعیات و ارزش‌ها رابطه دوطرفه وجود دارد؛ به این بیان که ارزش‌های موجود، بر چگونگی رفتارها اثرگذار است و رفتارهای موجود نیز منجر به تثبیت و تقویت یا تضعیف ارزش‌ها می‌شود.

### الف. ارزش معرفتی قضایای ارزشی اقتصاد

اگر بین ارزش و واقعیت، ارتباط واقعی تصویر شود و واقعیت در

و اخلاقی، اسلام اگرچه طبق مبنای واقع‌گرایی کمال‌گرا و طبق مبنای تبعیت احکام از مصالح و مفاسد، بین افعال و نتایج رابطه واقعی ثبوتی برقرار است، ولی در مقام اثبات و تعیین وظایف عملی، در موارد خاص نیاز به وحی داریم و عقل کفایت نمی‌کند. بنابراین، در نظام اسلامی مرجع تعیین خطاب‌های هنجاری و سیاستی، وحی و منابع دینی است.

### د. اعتبارسنجی گزاره‌های هنجاری و سیاستی

در اقتصاد اثباتی، اقتصاددانان بسته به اینکه هدف نظریه را کشف واقع، یا صرف پیش‌بینی وقایع بدانند، به دو جریان کلی واقع‌گرا و ناواقع‌گرا (یا ابزارگرا) تقسیم می‌شوند. واقع‌گرا، هدف نظریه را تبیین وقایع و به دنبال آن، پیش‌بینی می‌داند. درحالی‌که ناواقع‌گرا، نظریه را صرفاً ابزاری برای پیش‌بینی رفتار متغیرهای اقتصادی در آینده می‌داند. طبیعتاً، اعتبار نظریه اثباتی در نگاه واقع‌گرا، منوط به تبیین درست و پیش‌بینی صائب است. درحالی‌که اعتبار در نظر ابزارگرا، صرفاً به معنی قدرت بالای پیش‌بینی است (میرجلیلی، ۱۳۸۸، ص ۱۳؛ بلاگ، ۱۳۸۷، ص ۱۴۴؛ گلاس و جانسون، ۱۳۷۳، ص ۵۱). از آنجاکه اقتصاد هنجاری و سیاستی، از سنخ انشاء است و واقع‌نمایی در مورد انشائات مطرح نیست، تبیین و پیش‌بینی به معنایی که در اقتصاد اثباتی مطرح شد، در آن جایگاهی ندارد. با این حال، واقع‌نمایی و در نتیجه، اعتبار گزاره‌های هنجاری و سیاستی، ممکن است یکی از دو بیان ذیل را داشته باشد:

۱. وجود رابطه ضرورت بالقیاس، بین فعل و نتیجه مطلوب. عدم تأمین این ویژگی، به‌مثابه فقدان ملاک برای حکم (هنجار یا سیاست) است. قضیه هنجاری و سیاستی، از سنخ قضایای اعتباری است. واقع‌نمایی اعتباریات، به معنی ترتب نتیجه و عدم لغویت است. هر قضیه اعتباری، وقتی به وجود می‌آید که هدفی بر آن مترتب شود. در غیر این صورت، به معنی تحقق فعل اختیاری (اعتبار)، بدون هدف است که از نگاه عقل مردود است. بنابراین، اگر هنجار موردنظر، تأمین‌کننده بهترین نتایج و اهداف باشد، یا سیاست موردنظر، ما را به اهداف مدنظر در اقتصاد هنجاری برساند و به تغییر وضع موجود به وضع مطلوب کمک کند، واقع‌نما و معتبر است.

۲. واقع‌نمایی در معانی حرفی، ربطی و اعتباری، مربوط به مرتبه علل آن است. عدم تأمین این ویژگی، به‌مثابه فقدان موضوع برای حکم (هنجار یا سیاست) است. واقع‌نمایی در مرتبه علل؛ یعنی گزاره هنجاری،

مشکل، با وجود ضوابط اقتصاد هنجاری مرتفع می‌شود. در اقتصاد سیاستی، که در آن اقتصاددان به ترسیم راه‌کارهای عملی می‌پردازد، اگر ضوابط هنجاری نباشد، اقتصاددان متحیر می‌شود که با نتایج تحقیقات اثباتی چه کند؟ طبق چه معیاری از آنها استفاده کند. در چنین فضای ابهام‌آلودی، ناخودآگاه اقتصاددان از فضای هنجاری و سیاستی غالب، به‌عنوان الگوی فکری حاکم، یا به‌عنوان رجوع به اهل‌خبره برای تشخیص موضوع یا حکم پیروی می‌کند. درواقع، تفکیک مرحله اقتصاد اثباتی، از دو مرحله سابق و لاحق آن موجب معلق شدن نتیجه تحقیقات اثباتی می‌شود. در نتیجه، با تسلط فضای فکری غالب، که تحت سیطره جو تبلیغی ناشی از الگوی فکری حاکم بر محیط علمی (پارادایم) است، مورد استفاده یا سوءاستفاده دیگران قرار خواهد گرفت؛ سوءاستفاده‌ای که غالباً توسط خود محقق اقتصاد اثباتی انجام می‌شود!

**ج. نقش مکاتب اخلاقی در شکل‌گیری مکاتب اقتصادی**  
هریک از اقتصادهای موجود در جهان، مبتنی بر یکی از مکاتب اخلاقی واقع‌گرا یا ناواقع‌گرا است. برای نمونه، اقتصاد سرمایه‌داری با واقع‌گرایی طبیعی، لذت‌گرا یا سودگرای خودگرا، نظریه مطلوبیت ذهنی نئوکلاسیکی، با نظریه غیرواقع‌گرایی احساس‌گرایی، و اقتصاد نهادی با واقع‌گرایی طبیعی، تطورگرا هماهنگ است. قضاوت درباره این نظریات، جهت‌گیری حرکت فرد و اجتماع را نشان می‌دهد. مثلاً طبق اندیشه واقع‌گرایی طبیعی قدرت‌گرا، هر کار و اقدامی که به تقویت قدرت بیانجامد، ارزشی و اخلاقی است، هرچند به قیمت تضعیف و تحقیر فرد، یا جامعه دیگری محقق شود، طبق اندیشه اخلاقی، سعادت یا کمال‌گرا، هر اقدام اقتصادی منجر به کمال، باارزش است. هرچند منجر به رنج بدنی شود. همچنین، التزام به اخلاق جنسیتی، منجر به اقتصاد هنجاری جنسیتی می‌شود و اثر خود را در اجرای سیاست‌های اقتصادی نشان خواهد داد.

در همین زمینه، التزام به نظریه اخلاقی اسلامی، که مبتنی بر نتیجه‌گرایی کمال‌گرا و متعالی، یا مبتنی بر وظیفه‌گرایی و عبودیت است، موجب می‌شود که انسان مسلمان، در مقام انجام هر فعالیت اقتصادی جهت‌گیری خود را قرب به خدا و انجام وظیفه و خواست الهی قرار دهد. بنابراین، بدون دغدغه، هر فایده اقتصادی و غیراقتصادی را فدای عبودیت و اقتضائات آن خواهد کرد.

معنای درست خود، به‌طور عام تعریف شود و منحصر در ظنیات تجربی نشود، هیچ نیاز و ضرورتی به محدود کردن دامنه دانش اقتصادی به اقتصاد اثباتی و منحصر کردن دامنه اقتصاد اثباتی، به یافته‌های تجربی نیست. بنابراین، می‌توان در منابع و روش‌های کسب واقعیات اقتصادی، تکررگرا بود؛ یعنی، واقعیت اقتصادی را می‌توان از منابع عقل، وحی، نقل تاریخی و حس، با روش‌های عقلی، فقهی، تاریخی، تجربی و تفهیمی به دست آورد. اگر چنین دیدگاهی بر دانش اقتصاد حاکم شود، دامنه دانش اقتصاد بسیار گسترده‌تر و پویاتر خواهد شد. بنابراین، تفکیک اقتصاد اثباتی، از اقتصاد هنجاری و سیاستی، فاقد بُعد معرفت‌شناختی و صرفاً یک ترفند روش‌شناختی در جهت تفکیک بین مراحل فعالیت علمی اقتصادی است.

## ب. اقتصاد هنجاری و سیاستی

یک تقسیم‌بندی پایه و عمومی دانش اقتصاد، که بر اساس محتوای قضایای اقتصادی شکل گرفته است، تقسیم‌بندی اثباتی، هنجاری، و سیاستی است (بلاگ، ۱۳۸۷، ص ۱۸۱). ظاهراً اولین بار جان نویل کینز، میان سه مقوله علم اثباتی؛ یعنی مجموعه‌ای از دانسته‌های نظام‌مند که به مقوله چپستی می‌پردازد، علم دستوری یا تنظیمی؛ یعنی مجموعه‌ای از دانسته‌های نظام‌مند که به معیارهای بایدها می‌پردازد و یک هنر؛ مجموعه قواعدی برای دستیابی به هدفی معین تفاوت قائل شد (فریدمن، ۱۳۹۱، ص ۲۴۶). با رد اعتبار قضایای ارزشی، اعتبار قضایای هنجاری و سیاستی اقتصادی از بین می‌رود. درواقع، خطای قبلی یک خطای معرفت‌شناختی بود که موجب شد در مرحله تعریف و تدوین علم اقتصاد، برخی با قرار دادن اقتصاد هنجاری و سیاستی، در مجموعه دانش اقتصاد مخالفت و مقاومت کنند. همین دیدگاه موجب می‌شود دانش اقتصاد، به‌طور ناقص و تک‌بعدی و بدون ریشه (قضایای هنجاری) و ثمره (قضایای سیاستی) و صرفاً شامل قضایای اثباتی معرفی شود.

در اقتصاد هنجاری، به تبیین ضوابط و اصول عام مکتبی می‌پردازیم که از مبانی اعتقادی و احکام فقهی به دست می‌آید (رک: صدر، ۱۳۸۲، ص ۴۳۸-۴۳۹؛ قاسمی، ۱۳۹۳، ص ۳۰-۳۳). غفلت از اقتصاد هنجاری و توجه صرف به اقتصاد اثباتی، دارای دو آفت بزرگ است؛ اولاً، اقتصاددان نمی‌داند اولویت پژوهشی او چیست. ثانیاً، نمی‌داند نتایج بررسی اثباتی را باید با چه ملاکی سنجید. این هر دو

## نتیجه‌گیری منطقی از اقتصاد اثباتی برای اقتصاد سیاستی

اقتصاد اثباتی؛ یعنی شناخت وضعیت موجود اقتصادی، پیش شرط ضروری اقتصاد سیاستی، به معنی تجویز راهکار برای بیرون‌رفت از وضع کنونی و حرکت به سوی وضع مطلوب است. اقتصاد سیاستی، در کنار اقتصاد اثباتی، به اقتصاد هنجاری؛ یعنی راهبردهای کلی و شناخت اهداف و ساختارهای باثبات اقتصادی نیاز دارد. طبق مبانی‌ای که استفاده «باید» از «هست» را مرود می‌شمارد، اقتصاددان پس از مطالعات اثباتی و کشف واقعیت‌های بیرونی، مجوز منطقی برای نتیجه‌گیری سیاستی ندارد؛ زیرا مشاهدات و نتایج اقتصاد اثباتی، حاکی از هست‌ها است. درحالی‌که قضایای اقتصاد سیاستی، از سنخ بایدها است. درحالی‌که، بر اساس دیدگاهی که مشتق از قاعده علیت است و ذیل عنوان «ضرورت بالقیاس الی الغیر» شناخته می‌شود (مصباح، ۱۳۷۰، ج ۱، ص ۲۳۲)، بایدهای ارزشی، حاکی از رابطه ضروری بین فعل و نتیجه است و اتخاذ سیاست اقتصادی، برای تغییر وضعیت فاسد، به وضعیت مطلوب، کاملاً معقول و پذیرفتنی است.

### ۴. مراتب احکام ارزشی

احکام ارزشی، در ارزشمندی خود، یک درجه نیست؛ برخی باارزش‌تر و در نتیجه، مقدم بر بقیه است. لازم است مراتب احکام ارزشی را بشناسیم تا در مقام تراحم بین احکام ارزشی، وظیفه عملی خود را بشناسیم. اگر سلسله‌مراتب را نشناسیم، ممکن است امر با ارزش فوق‌العاده‌ای فدای امر با ارزش کمتری شود. به عبارت دیگر، برخی امور ارزش ذاتی دارد. در مقابل، برخی دیگر دارای ارزش غیر است؛ یعنی به خاطر چیز دیگری، مطلوب واقع شده است. شناخت ارزش، یا ارزش‌های ذاتی مهم است تا بتوانیم در مواقع لزوم، یک کار را بر کار دیگر ترجیح دهیم (ر.ک: مصباح، ۱۳۸۸، ص ۹۰ و ۲۱۷). بنابراین، در اموری که واجد ارزش ذاتی و نهایی نیست و ارزش گیری دارد، معتقد به نسبییت هستیم، یعنی این امور، تا زمانی مطلوب است که با ارزش برتری تراحم نکند و در راستای تحقق ارزش ذاتی باشد. اگر برای ارزش ذاتی مصادیق متعددی فرض شود، ممکن است بین آنها تراحم رخ دهد. برای قضاوت، نیاز به سنجش با یک ارزش عالی هستیم که این قرینه، بر یگانه بودن ارزش ذاتی است. توجه به این واقعیت موجب می‌شود که در آرمان‌خواهی خود، دچار جمود بی‌جا نشویم و جایگاه انعطاف و اصلاح را از جای اقتدار و ثبات به درستی بازشناسیم.

به زبان تحلیل‌های نهادی، می‌توان گفت: افراد در قالب نهاد اخلاقی شکل گرفته در جامعه خود رفتار می‌کنند. نهاد اخلاقی مستقر در یک جامعه، برای افراد ملتزم به آن، رفتار اخلاقی را آسان و کم هزینه می‌کند و برای افرادی که التزام به آن نهاد و نظام اخلاقی ندارند، محدودیت ایجاد می‌کند و مخالفت را دشوار می‌کند (ر.ک: مشهدی‌احمد، ۱۳۹۲، ص ۶۲-۶۸).

### د. جایگاه وجودی نهادها در اقتصاد

عدم توجه به ارزش‌ها، موجب عدم توجه به نهادها می‌شود؛ زیرا نهادها، اعم از رسمی و غیررسمی، از ارزش‌ها ناشی می‌شوند و خود تزریق‌کننده ارزش‌ها، در سطح جامعه هستند. نهادها، اعم از نهادهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی، دارای این نقش دوگانه هستند. مثلاً، نهاد عقود، پول، دولت و خانواده، ناشی از ارزش‌های مورد باور و التزام در سطح عمومی و تزریق‌کننده ارزش‌ها و برانگیزنده، حرکت‌دهنده و محدودکننده تحرکات اقتصادی، سیاسی، و اجتماعی است. طبعاً، عدم توجه به ارزش‌ها موجب عدم توجه به مناشی تولید و تقویت ارزش‌ها و عدم اعتنا، به نتایج و ثمرات وجود ارزش‌ها در سطح جامعه خواهد شد. مدعی نیستیم تنها علت بی‌توجهی به نهادها در اقتصاد، خطا در تبیین رابطه ارزش و واقع است، ولی این نیز در کنار سایر وجوه (ر.ک: متوسلی و همکاران، ۱۳۸۹، ص ۱۴۴-۱۵۵)، یکی از عوامل تضعیف توجه به نهادها می‌شود.

### ه. جایگاه روش‌شناختی نهادها در اقتصاد

پس از بی‌توجهی به ارزش‌ها و به دنبال آن، عدم التفات به نهادها، نتیجه این خواهد بود که در دانش اقتصاد و در مقام تحلیل اقتصادی، به نهادها به عنوان یک واحد تحلیل اثرگذار توجه نشود. امروزه، جریان غالب و متعارف در دانش اقتصاد، که در اقتصاد نئوکلاسیک متبلور است، به این معنا شناخته می‌شود که واحد تحلیل خود را صرفاً بر فرد انسانی قرار داده است (مشهدی‌احمد و همکاران، ۱۳۹۰، ص ۱۲) و از تحلیل اقتصادی در سطوح مختلف نهادهای اقتصادی و غیراقتصادی به دور است (ر.ک: متوسلی و فتح‌اللهی، ۱۳۸۹، ص ۳۸). هرچند تلاش‌هایی ذیل عنوان نهادگرایی برای رفع این نقیصه انجام شده و می‌شود (نایب، ۱۳۹۰، ص ۱۳۸).



خطا است که محقق یا عامل اقتصادی، ارزش اقتصادی را بر ارزش‌های اخلاقی و حقوقی مقدم کند؛ زیرا مفهوم چنین کاری تقدم معلول بر علت و نتیجه بر مقدمات است که یک رفتار غیرعقلایی است. ارزش اخلاقی و حقوقی، معلول ارزش‌های وجودی و رابطه حقیقی بین افعال و نتایج رفتارهاست (مصباح، ۱۳۷۰، ج ۱، ص ۲۶۲). این ارزش‌ها، در سلسله علل عموم ارزش‌های اقتصادی و غیراقتصادی قرار دارد و منطقاً هیچ چیز بر آن مقدم نمی‌شود. طبق این ضابطه، اگر بین ارزش اقتصادی و ارزش‌های اجتماعی و سیاسی، تقدم و تأخیری برقرار باشد، باید رعایت شود.

#### ب. ترجیح بین ارزش‌های اقتصادی دنیوی و سایر ارزش‌ها

ارزش‌های دنیوی، در مقابل ارزش‌های اخروی، نقش وسیله در مقابل هدف را دارد. علاوه بر اینکه، زندگی دنیا با همه تمامیت آن، در مقایسه با زندگی آخرت، در حکم مسیر و ابزار است. به همین میزان و معیار، هر چیز با ارزش اقتصادی در مقابل چیز با ارزش دیگری قرار گیرد و یکی از نظر کیفیت یا کمیت، بر دیگری برتری داشته باشد، بر آن مقدم می‌شود. عدم اهتمام به مراتب احکام ارزشی موجب می‌شود که از تراحم ارزش‌های اقتصادی غفلت شود، غفلتی که موجب می‌شود انسان اقتصادی، ارزش‌های کوچک را بر ارزش‌های بزرگ‌تر ترجیح دهد.

#### ج. مقایسه اندیشه‌های اقتصادی

قضایای اقتصادی، در سه دسته هنجاری (مکتبی)، اثباتی (علمی)، و سیاستی قرار می‌گیرد، به همین ترتیب، نسبت به هم تقدم و تأخر دارد؛ یعنی قضایای هنجاری ریشه، قضایای اثباتی ساقه، و قضایای سیاستی میوه درخت دانش اقتصاد است. در مقام مقایسه، اندیشه‌های اقتصادی و ترجیح یکی بر دیگری، باید توجه داشت قضایای سیاستی، ثمره تلفیق بین واقعیت و آرمان، و قضایای اثباتی، تحقق هنجارهای موجود است. بنابراین، قضایای هنجاری، محور ترجیح بین اندیشه‌های اقتصادی، قضایای اثباتی، محک مقدار فعلیت اندیشه‌های مکتبی، و قضایای سیاستی، محک مقدار کارآمدی و شناخت مجریان اقتصادی، از واقعیات و کیفیت، عملیاتی کردن آرمان‌هاست. ضعف نظریات هنجاری، مهم‌ترین مشکل یک

#### الف. رتبه‌بندی میان ارزش‌های اقتصادی و سایر ارزش‌ها

وقتی از «ارزش» صحبت می‌شود، گاه به طور مستقیم با اقتصاد در ارتباط است و ارزش‌های اقتصادی منظور است. ارزش اقتصادی، به زبان ساده؛ یعنی هر چیزی که انسان‌ها تمایل دارند، در مقابل آن، از دارایی خود گذشت کنند. ارزش‌ها در اقتصاد به دو قسم مصرفی و مبادله‌ای تقسیم می‌شود. اموری ارزش مبادله‌ای دارد که مربوط به روابط اجتماعی است. مردم بالفعل حاضرند در مقابل آن دارایی خود را بپردازند. درحالی‌که در اموری که ارزش مصرفی دارد، مردم به‌طور بالقوه، حاضر به پرداخت عوض هستند. تمایز بین ارزش مصرفی و مبادله‌ای، با توجه به عنصر کمیابی بالفعل روشن می‌شود. آنچه ارزش مصرفی دارد و بالفعل کمیاب است، به تناسب کمیابی ارزش مبادله‌ای نیز پیدا خواهد کرد. البته، برخی امور مانند پول اعتباری، ارزش مصرفی ندارند و صرفاً با اعتبار اجتماعی ارزش مبادله‌ای پیدا می‌کند. تحقق کمیابی بالفعل، منوط به دو عنصر هم‌افزای کمبود عینی و شدت تمایل ذهنی است. هرچه کالای مورد بررسی کمتر موجود باشد، یا بالفعل شدن آن مؤونه بیشتری داشته باشد، و رغبت نوعی به آن بیشتر باشد، کمیابی و در نتیجه، ارزش مبادله‌ای کالا افزایش خواهد یافت. نقش ارزش‌ها در این مرحله، تعیین درجات متنوع (منفی، صفر و مثبت)، در تمایلات افراد نسبت به کالاهای گوناگون است.

در مقابل، گاه رابطه ارزش و اقتصاد، به صورت غیرمستقیم است که در ارزش‌های اخلاقی، حقوقی، اجتماعی، سیاسی، و غیره محقق می‌شود. در این موارد، تعامل اقتصاد با این دانش‌ها، بیانگر نحوه تعامل اقتصاد با ارزش‌های مربوط است. برخی از این ارزش‌ها، منشأ شکل‌گیری ارزش‌ها و مفاهیم اقتصادی، برخی در عرض و برخی، نتیجه ارزش‌ها و مفاهیم اقتصادی است. مثلاً، ارزش‌های اخلاقی و حقوقی، شکل‌دهنده رفتارهای انسان و علت شکل‌گیری رفتارهای اقتصادی است.

بنابراین، در مقایسه با دانش اقتصاد، سه نوع قضایای ارزشی وجود دارد: ۱. قضایای ارزشی مستقیماً اقتصادی (ارزش‌های اقتصادی). ۲. قضایای ارزشی با واسطه دخیل در علم اقتصاد و مقدم بر اقتصاد. ۳. قضایای ارزشی، با واسطه دخیل در علم اقتصاد و مقارن یا مؤخر از اقتصاد (ارزش‌های اجتماعی و سیاسی).

بنابراین، ارزش‌های اقتصادی متأخر از ارزش‌های اخلاقی و حقوقی و مقارن یا مقدم بر ارزش‌های سیاسی و اجتماعی است. این

تحلیل‌های فلسفی، تاریخی و نهادی انداخت. البته، انتزاعی شدن در علم اقتصاد، مناشی گوناگون طبیعی و معرفت‌شناختی دارد (رک: توکلی و قاسمی‌اصل، ۱۳۹۶، ص ۲۵-۲۷). اجماً می‌توان آن را به صورت یک راهکار در برخی مراحل کار علمی پذیرفت. اما به عنوان یک راهبرد و دیدگاه کلی، موجب خطا در انسان‌شناسی می‌شود (همان، ص ۳۷).

۲. ریاضی‌گرایی. عامل روش‌شناختی دیگری، که در خطای انسان‌شناسی منجر به تشدید فضای انتزاعی دانش اقتصاد می‌شود، اعتماد و گرایش افراطی به صوری‌سازی و ریاضیاتی شدن علم است (حسینی‌نسب و نیک‌آمیز، ۱۳۹۳، ص ۱۲۴). این امر موجب می‌شود پیوند اقتصاد با انسان و شناخت‌ها و گرایش‌های وی، بسیار دشوار شود (توکلی و قاسمی‌اصل، ۱۳۹۶، ص ۲۷). گسترش ریاضی‌گرایی، همچنین، زمینه‌توجه به نظریات اخلاقی مبتنی بر وظیفه یا فضیلت را از بین برده است؛ زیرا صورت‌بندی این نظریات اخلاقی، در قالب‌های ریاضیاتی به‌سادگی امکان‌پذیر نیست (توکلی، ۱۳۹۴، ص ۱۷).

#### الف. شناخت انسان اقتصادی

اقتصاددانان با تعریف و شناخت از انسان، به تعریف «انسان اقتصادی» می‌رسند. انسان اقتصادی، مخاطب خطاب‌های ارزشی اقتصادی است. خطا در شناخت انسان اقتصادی، ممکن است به جهت خطا در بینش، گرایش، و توانایی انسان باشد. قضاوت درباره‌ی بینش توحیدی، سکولار، یا الحادی به عالم و انسان، نگاه صرفاً مادی، صرفاً معنوی، یا تلفیقی، گرایش به شهوانی، غضبانی، یا عقلانی دیدن انسان، تعریف از توانمندی فکری، روحی و بدنی انسان، مثل تعریف از عقلانیت به عنوان توانمندی تحلیل انسان، در تشخیص صحیح و غلط و خیر و شر، و امثال این موارد، موجب قضاوت‌های گوناگون درباره‌ی انسان اقتصادی خواهد شد.

قضاوت‌هایی که دچار افراط و تفریط باشد، در تبیین، پیش‌بینی، و سیاست‌گذاری، مناسب برای انتخاب‌ها و رفتارهای انسان دچار خطا می‌شود. دیدن برخی جنبه‌های بینش، گرایش، و توانایی انسان و غفلت از سایر ویژگی‌ها، دانش اقتصاد را دچار تک‌بعدی شدن تحلیل‌ها کرده است. متأسفانه وجود مبانی غلط هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی، مانع از توجه به جهات اساسی وجود انسان، همچون روح مجرد و فناپذیر، گرایش‌های برتر خداگرایانه و نوع‌دوستانه و توانمندی‌های ادراکی عالی می‌شود. این خطا، در قضاوت درباره‌ی

جریان فکری اقتصادی است. منطقاً نمی‌توان ضعف یک قضیه اثباتی، یا سیاستی را نشانه ضعف نظریه‌ی هنجاری پشتیبان آن دانست. همچنان که با ضعف اندیشه‌های هنجاری، نوبت به بحث از نظریات اثباتی و سیاستی نمی‌رسد.

#### ۵. مخاطب احکام ارزشی

هر کلامی مخاطبی دارد. خطاب‌های ارزشی نیز به طریق اولی، دارای مخاطب است؛ زیرا در این‌گونه خطاب‌ها، در مورد رفتار اختیاری انسان صحبت می‌شود (مصباح، ۱۳۷۶، ص ۱۰). بنابراین، از سنخ قضایای علوم طبیعی یا ریاضی نیست که نسبت به وجود مخاطب، بی‌تفاوت و لاشعری باشد. پس در هر خطاب ارزشی، شناخت مخاطب دارای اولیات است. اگر در شناخت مخاطب، دچار خطا شویم، توانمندی‌ها و ضعف‌های علمی، گرایشی، و توانشی او به درستی شناخته نمی‌شود و نمی‌توان درباره‌ی رفتار اختیاری وی، قضاوت و توصیه به‌جایی داشت. در نتیجه، یا به کمتر از توانمندی او اکتفا می‌شود و مسیر رشد برای او مسدود می‌شود و یا بار سنگین‌تر از توان، به دوش او گذاشته می‌شود که موجب شکست و تضعیف توانمندی او خواهد شد. نمونه این رفتار را می‌توان در گرایش افراطی تمدن غربی به انسان‌مداری، عقل‌گرایی، و تجربه‌گرایی و نگاه تفریطی این تمدن، به ظرفیت‌های کمال روحانی انسان دید. نادان، یا در حال افراط و یا در حال تفریط است (نهج‌البلاغه، ۱۳۷۹، حکمت ۷۰) و حرکت در مسیر مستقیم، جز با بصیرت ممکن نیست (همان، خطبه ۱۷۲).

در کنار عدم شناخت صحیح از مخاطب، که موجب فقدان مقتضی قضاوت درست می‌شود، و از سنخ آفات انسان‌شناختی است، برخی آفات روش‌شناختی نیز می‌تواند مانع شناخت جامع از انسان شود که دو مورد مطرح می‌شود:

۱. تسمیه‌گرایی روش‌شناختی؛ یعنی انتزاعی شدن و تسمیه‌گرایی در شناخت‌های علمی (پوپر، ۱۳۶۴، ص ۶۵؛ بلاگ، ۱۳۸۷، ص ۱۶۳)، درحالی که برخی، این ویژگی دانش اقتصاد متعارف را ویژگی مثبت و نقطه قوت آن می‌شمارند (غنی‌نژاد، ۱۳۷۶، ص ۳۸ و ۲۵). واقعیت این است که انتزاع جنبه‌ی اقتصادی، از سایر جنبه‌های حیات، موجب ناقص و تک‌بعدی شدن نظریه‌ها، و عدم لحاظ تمایزهای اجتماعی، تاریخی، و نهادی در تحلیل‌های گوناگون اقتصادی شد. نقیصه‌ی انتزاع اقتصاد از علوم مرتبط با آن، اندیشمندان مکاتب اشتراکی، تاریخی و نهادگرا را به فکر چاره‌جویی، با کمک

### ج. ایجاد مبنای انسان‌شناختی در ترسیم اقتصاد هنجاری

در اقتصاد هنجاری از جهت‌گیری‌های کلی و آرمانی صحبت می‌شود. وضعیت مطلوب اقتصادی، برای انسان و جامعه ترسیم می‌شود. دستیابی به اقتصاد هنجاری، دو طریق عمده دارد: اول، حرکت از مبانی فلسفی و دستیابی به نتایج هنجاری اقتصادی. دوم، حرکت از روئناهای فقهی و حقوقی و رسیدن به لوازم و زیربناهای هنجاری اقتصادی. در هر دو روش، برای حفظ حرکت از خطا و انحراف، به انسان‌شناسی نیاز است. شهید صدر، در روش کشفی خود، که از سنخ روش دوم است، از انسان‌شناسی و سایر مبانی، که برای کشف صحیح موردنیاز است، به مفاهیم تعبیر می‌کند (صدر، ۱۳۸۲، ص ۳۷۶).

### د. شناخت ظرفیت مخاطب در سیاست‌های اقتصادی

یک دغدغه مهم در سیاست‌گذاری اقتصادی، بحث اجرای موفق سیاست توسط افراد جامعه است. سیاست مورد تصویب، اگر با عدم اقبال افراد مواجه شود، یا افراد دچار سیاست‌گریزی شوند، کار بر دستگاه سیاست‌پرداز دشوار می‌شود. در تدوین و اجرای سیاست، یک نکته مهم این است که به ویژگی‌های روانی اشخاص اهمیت داده شود. از آنجاکه سیاست، نوعی تدبیر و مدیریت مردم است، و به‌طور طبیعی، مردم از مدیریت شدن توسط دیگران گریزانند، لازم است در اجرای آن، آمادگی روانی مردم به درستی سنجیده شود. در اینجا، مضمون و معنای درست اعتدال رخ می‌دهد. اعتدال را باید رعایت کرد؛ یعنی پس از تشخیص درست هدف، از ابزارها و روش‌های مناسب و با سرعت متناسب با ظرفیت مخاطب استفاده کرد. البته، برخی از سیاست‌گریزی‌ها، ناشی از بی‌اعتمادی مردم به مجری سیاست است که مشکلی دیگر است.

### نتیجه‌گیری

پرسش از نقش قضاوت‌های ارزشی و اخلاقی در دانش اقتصاد، دغدغه این بررسی بود که موضوعات مهم چهارگانه‌ای بررسی شد. رابطه واقعیت و ارزش، مراتب و مبدأ مشروعیت احکام ارزشی، و مخاطب‌شناسی در خطاب‌های ارزشی. هفده مورد از پیوندهای بین ارزش‌ها و اقتصاد مطرح شد که شامل موارد ذیل می‌شود: ارزش معرفتی قضاوبی ارزشی اقتصاد، اعتبار معرفتی اقتصاد هنجاری و سیاستی، شکل‌گیری تاریخی مکاتب اقتصادی، جایگاه وجودی

نسبت بعد اقتصادی انسان، با سایر ابعاد وجودی وی نیز رخ می‌دهد. مثل اینکه اولویت وجودی انسان، عقل، عواطف، یا غرایز او است؟ در بین غرایز، اولویت با کدام غریزه است؟ و امثال این پرسش‌ها. انسان اقتصادی، در مفهوم عام و معنای لفظی آن؛ یعنی نگاهی که هر گرایش فکری به دانش‌ها، توانایی‌ها، و گرایش‌های انسان در عرصه اقتصادی دارد. این معنای عام، در هر مکتب اقتصادی، دارای مصداقی با ویژگی‌هایی متناسب با انسان‌شناسی آن مکتب است (رک: صدر، ۱۳۸۲، ص ۲۵۴؛ حسنی و موسوی، ۱۳۹۵). طرح نسبتاً جامعی از دیدگاه‌ها، درباره ویژگی‌های انسان اقتصادی، از نگاه مکاتب اقتصادی گوناگون را می‌توان در فصل سوم کتاب مبانی اقتصاد اسلامی مشاهده کرد. در این کتاب انسان اقتصادی از دید طبیعیون، کلاسیک‌ها، مکتب تاریخی، سوسیالیست‌ها، مارکس و دیدگاه اسلام مطرح شده است (جمعی از نویسندگان، ۱۳۷۱، ص ۱۱۱-۱۱۷). همچنین، کرمی و دیرباز در بخش دوم کتاب مباحثی در فلسفه اقتصاد، جوانب انسان اقتصادی، در اندیشه اقتصادی متعارف و دیدگاه اسلامی را مطرح کرده‌اند (کرمی و دیرباز، ۱۳۸۹، ص ۱۴۰-۱۳۱).

### ب. شناخت اقتصاد انسانی

در نتیجه انحراف در شناخت انسان اقتصادی، اقتصادی که برای انسان تعریف می‌شود، یک اقتصاد غیرانسانی است. اقتصادی که در عرصه بینش، گرایش، و توانایی‌ها برای انسان واقعی تعریف نشده، بلکه برای انسانی توهمی و ناقص، که برخی ویژگی‌های کم‌اهمیت و ابزاری وی پررنگ شده و برخی، ویژگی‌های اساسی و مهم‌تر او، کم‌رنگ یا بکلی حذف شده است. وقتی موضوع علم؛ یعنی انسان اقتصادی تحریف شود و نیازها و استعدادهای وی ناقص دیده شود، مسائل علم نیز تحریف خواهد شد و احکام غلط یا ناقصی برای آن صادر خواهد شد. این مشکل، به‌ویژه در علوم انسانی، که قضاوبی آن حول محور شناخت و قضاوت درباره انسان شکل می‌گیرد، وجود دارد. خطا در شناخت اقتصاد انسانی، دغدغه اقتصاددانان را حل مشکلاتی قرار می‌دهد که یا مشکل انسان نیست، یا فاقد اولویت است.

نسبت اقتصاد انسانی، با سایر علوم انسانی از سایر عرصه‌هایی است که دچار خطا و تحریف می‌شود. تقدم یا تأخر علم اقتصاد، نسبت به سایر علوم انسانی، همچون اخلاق، حقوق، جامعه‌شناسی و سیاست، و نسبت اقتصاد با دین و فلسفه، از اموری است که با قضاوت درباره انسان اقتصادی و اقتصاد انسانی، دستخوش تحول و تغییر می‌شود.

## منابع.....

- نهج البلاغه، ۱۳۷۹، ترجمه محمد دشتی، قم، شریف رضی.
- بلاگ، مارک، ۱۳۸۷، *روش‌شناسی علم اقتصاد*، ترجمه غلامرضا آزاد(ارمکی)، تهران، نشر نی.
- پوپر، کارل، ۱۳۶۴، *جامعه باز و دشمنان آن*، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران، خوارزمی.
- توکلی، محمدجواد، ۱۳۸۹، «درآمدی بر چپستی، قلمرو و چشم‌اندازهای فلسفه اقتصاد اسلامی»، *معرفت اقتصاد اسلامی*، سال دوم، ش ۳، ص ۸۳-۶۳.
- ، ۱۳۹۴، *اخلاق و اقتصاد اسلامی* (مجموعه مقالات همایش)، تهران، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.
- و محمدجواد قاسمی اصل، ۱۳۹۶، «بررسی و نقد جایگاه تسمیه‌گرایی در معرفت‌شناسی دانش اقتصاد»، *اقتصاد اسلامی*، ش ۶۸، ص ۵-۳۱.
- جمعی از نویسندگان، ۱۳۷۱، *مبانی اقتصاد اسلامی*، قم / تهران، دفتر همکاری حوزه و دانشگاه و سمت.
- حسینی، سیدحمیدرضا و هادی موسوی، ۱۳۹۵، «انسان‌کنش‌شناسی هرمنوتیکی، تفسیری و انتقادی»، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- حسینی‌نسب، سیدابراهیم و بهروز نیک‌آمیز، ۱۳۹۳، «بررسی پیوند بین اقتصاد کلاسیک و نئوکلاسیک»، *اقتصاد تطبیقی*، سال اول، ش ۱، ص ۱۰۹-۱۳۱.
- خلیلی تیرتاشی، نصرالله، ۱۳۸۸، *اصول علم اقتصاد*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- رضائی، محمدجواد و سیدهادی عربی و مهدی موحدی، ۱۳۹۲، «نظریه اخلاق هنجاری و دلالت‌های آن در سیاست‌گذاری اقتصادی؛ درس‌هایی برای اقتصاد اسلامی»، *معرفت اقتصاد اسلامی*، سال چهارم، ش ۸، ص ۲۹-۵۰.
- صدر، سیدمحمدباقر، ۱۳۸۲، *اقتصادنا*، چ دوم، قم، بوستان کتاب.
- غنی‌نژاد، موسی، ۱۳۷۶، *مقدمه‌ای بر معرفت‌شناسی علم اقتصاد*، تهران: مؤسسه عالی پژوهش در برنامه‌ریزی و توسعه.
- فتحعلی، محمود، ۱۳۹۵، *اخلاق اسلامی و اقتصاد*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- فریدمن، میلتنون، ۱۳۹۱، *روش‌شناسی اقتصاد اثباتی*، در: فلسفه اقتصاد، مرورری بر ادبیات، اثر دانیل هاسمن، ترجمه سیدحسین رضوی‌پور، تهران، دانشگاه امام صادق.
- قاسمی اصل، محمدجواد، ۱۳۹۳، *بررسی و تحلیل جایگاه استقراء در روش شهید صدر در اقتصاد اسلامی*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، رشته اقتصاد، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- ، ۱۳۹۷، «بررسی و تحلیل مبانی مشروعیت و سیاست‌گذاری در اقتصاد اسلامی»، *کاوشی نو در فقه*، سال بیست و پنجم، ش ۹۳، ص ۳۳-۶۰.
- کرمی، محمدحسین و عسکر دیرباز، ۱۳۸۹، *مباحثی در فلسفه اقتصاد (علم اقتصاد و ارزش‌ها، انسان اقتصادی)*، چ دوم، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- کوتر، رابرت و تامس یولن، ۱۳۹۱، *حقوق و اقتصاد*، ترجمه یدالله دادگر و

نهادها در اقتصاد، جایگاه روش‌شناختی نهادها در اقتصاد، نتیجه‌گیری منطقی از اقتصاد اثباتی برای سیاست‌گذاری، شناخت مراتب ارزش‌های اقتصادی و غیراقتصادی، عدم ترجیح ارزش‌های اقتصادی دنیوی بر ارزش‌های اخروی، مقایسه اندیشه‌های اقتصادی، عدم نسبیّت خطاب‌های ارزشی اقتصادی، تشخیص غایت حرکات ارزشی - اقتصادی انسان، مرجع تعیین خطاب‌های هنجاری و سیاستی، شناخت انسان اقتصادی، شناخت اقتصاد انسانی، رعایت ظرفیت مخاطب در سیاست‌گذاری، و ایجاد مبنای انسان‌شناختی برای ترسیم اقتصاد هنجاری.

چهار محور موضوعات ارزشی و هفده کارکرد اقتصادی آن، به صورت استقرائی جمع‌آوری شد. می‌توان این فهرست را به مراتب گسترده‌تر کرد. با ملاحظه همین فهرست محدود، به این نتیجه می‌رسیم که مباحث ارزش‌شناسی، نقش گسترده‌ای در تحکیم یا تحریف دانش اقتصاد در کلیت آن؛ یعنی در تقسیم دانش اقتصاد، به دو بخش عمده اثباتی و هنجاری، یا تقسیم آن به دو بخش مکتب و علم دارد. همچنین، در مباحث هنجاری و سیاستی دانش اقتصاد، نقش عمده با مباحث ارزشی است که خطا در مبانی ارزشی مذکور موجب شکل‌گیری تصویری نادرست از دانش اقتصاد خواهد شد.

\_\_\_\_\_، ۱۳۹۱، *فلسفه اقتصاد، مروری بر ادبیات*، ترجمه سیدحسین رضوی‌پور، تهران، دانشگاه امام صادق (ع).  
یونگر، اندرو ام، ۱۳۸۶، «تمایز اثباتی - هنجاری در علم اقتصاد و تقدم تاریخی آن بر تمایز واقعیت - ارزش»، ترجمه علی نعمتی، *اقتصاد اسلامی*، سال هفتم، ش ۲۶، ص ۱۴۹-۱۸۰.

حامده اخوان‌هزاوه، چ ششم، تهران، دانشگاه تربیت مدرس.  
گلاس، ج. س و و. جانسون، ۱۳۷۳، *علم اقتصاد: پیشرفت، رکود یا انحطاط (درآمدی بر روش‌شناسی علم اقتصاد)*، ترجمه محسن رنایی، اصفهان، فلاحت ایران.

متوسلی، محمود و جمال فتح‌اللهی، ۱۳۸۹، «مقدمه‌ای بر نظریات ویلیامسون و کاربرد آن در مسائل توسعه ایران»، *پژوهش‌های اقتصادی*، سال دهم، ش ۳، ص ۲۵-۵۲.

\_\_\_\_\_ و محمود مشهدی‌احمد و علی نیکونستی، ۱۳۸۹، «غفلت از نهادها؛ دلایل و اثرات آن بر مطالعات بین‌رشته‌ای در اقتصاد»، *مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی*، سال دوم، ش ۳، ص ۱۴۱-۱۵۹.

مشهدی‌احمد، محمود، ۱۳۹۲، «معنا و مفهوم نهاد در اقتصاد نهادگرا»، *پژوهش‌های اقتصادی*، سال سیزدهم، ش ۴۸، ص ۳۹-۷۷.

\_\_\_\_\_ و محمود متوسلی و علی طیب‌نیا، ۱۳۹۰، «نقدی بر روش‌شناسی اقتصاد مرسوم»، *برنامه و بودجه*، سال شانزدهم، ش ۲، ص ۹-۳۰.

مصباح، مجتبی، ۱۳۸۸، *بنیاد اخلاق*، چ ششم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ع).

مصباح، محمدتقی، ۱۳۷۰، *آموزش فلسفه*، چ چهارم، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی.

\_\_\_\_\_، ۱۳۷۶، *دروس فلسفه اخلاق*، چ ششم، تهران، اطلاعات.

\_\_\_\_\_، ۱۳۸۴، *نقد و بررسی مکاتب اخلاقی*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ع).

مطهری، مرتضی، ۱۳۷۷، *مجموعه آثار*، تهران، صدرا.

معرفی محمدی، عبدالحمید، ۱۳۹۵، «اقتصاد اسلامی: حکمت نظری یا حکمت عملی؟»، *معرفت اقتصاد اسلامی*، سال هفتم، ش ۱۵، ص ۶۳-۷۸.

معلمی، حسن، ۱۳۸۰، *مبانی اخلاق در فلسفه غرب و فلسفه اسلامی*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

\_\_\_\_\_، ۱۳۸۴، *فلسفه اخلاق*، قم، مرکز جهانی علوم اسلامی.

میرجلیلی، سیدحسین، ۱۳۸۸، *روش تأیید و ابطال در اقتصاد*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

میرمعزی، سیدحسین، ۱۳۹۵، «اخلاق اسلامی و مذهب اقتصادی اسلام»، *اقتصاد اسلامی*، سال شانزدهم، ش ۶۲، ص ۳۳-۵۹.

نایب، سعید، ۱۳۹۰، «ویژگی‌های تبیین در دستگاه نهادگرایی جدید»، *اقتصاد تطبیقی*، سال دوم، ش ۲، ص ۱۳۵-۱۵۷.

نظری، حسن آقا، ۱۳۸۵، *نظریه پردازی اقتصاد اسلامی (امکان نظریه پردازی علمی اقتصاد اسلامی و روش آن)*، قم / تهران، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه / سمت.

هادوی‌نیا، علی‌اصغر، ۱۳۹۶، «رابطه اخلاق و اقتصاد براساس الگوی نظام‌مندی معرفت‌های اقتصادی»، *اقتصاد اسلامی*، سال هفدهم، ش ۶۷، ص ۶۵-۹۲.

هاسمن، دانیل. ام و مک فرسون، ۱۳۸۶، *تجزیه و تحلیل اقتصادی و فلسفه اخلاق*، ترجمه یدالله دادگر و همکاران، تهران، مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.